

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۲۴)

پنج‌شنبه ۱۳-۰۲-۱۴۳۴؛ ۰۷-۱۰-۱۳۹۱؛ ۲۷-۱۲-۲۰۱۲

فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی
بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز
(حافظ)

I. تحقیقی در مورد ملائکه، جن، شیطان، و امر به سجود برای آدم- علیه السلام
-1 آیاتی از قرآن کریم:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا مَا عَلَّمْنَاكَ إِلَّا مَا عَلَّمْنَا إِيَّاكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ فَتَلَوْنَا آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۰-۳۷: البقرة)

و چون پروردگارت بفرشتگان گفت: من میخواهم در زمین جانشینی بیافرینم گفتند: در آنجا مخلوقی پدید می‌آوردی که تباهی کنند و خونها بریزند؟ با اینکه ما تو را بیایکی می‌ستائیم و تقدیس می‌گوییم؟ گفت من چیزها میدانم که شما نمیدانید (۳۰). و خدا همه نامها را بادم بیاموخت پس از آن همه آنان را بفرشتگان عرضه کرد و گفت اگر راست می‌گویید مرا از نام اینها خبر دهید (۳۱). گفتند تو را تنزیه می‌کنیم ما دانشی جز آنچه تو به ما آموخته‌ای نداریم که دانای فرزانه تنها تویی (۳۲). گفت ای آدم، فرشتگان را از نام ایشان آگاه کن و چون از نام آنها آگاهشان کرد گفت مگر بشما نگفتم که من نهفته‌های آسمان و زمین را میدانم، آنچه را که شما آشکار کرده‌اید و آنچه را پنهان میداشتید میدانم (۳۳) و چون بملائکه گفتیم برای آدم سجده کنید پس همه سجده کردند بجز ابلیس که از اینکار امتناع کرد و کبر و رزید و او از کافران بود (۳۴). و گفتیم: ای آدم تو و همسرت در بهشت آرام گیرید و از آن بفروانی از هر جا که خواستید بخورید و نزدیک این درخت مشوید که از ستمگران خواهید شد (۳۵). و شیطان ایشان را از نعمت بهشت بینداخت و از آن زندگی آسوده که داشتند بیرونشان کرد، گفتیم: با همین وضع که دشمن یکدیگرید پائین روید که تا مدتی در زمین قرارگاه و بهره دارید (۳۶). و آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت و خدا او را به بخشید که وی بخشنده و رحیم است (۳۷).

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَسَتَحْذَرُونَ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (۵۰: الكهف)

و چون به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید همه سجده کردند مگر ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش بیرون شد، چرا او و فرزندانش را که دشمن شما نیستند؟ برای ستمگران چه عوض بدی است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ قَالَ فَخُذْ مِنْهَا فَمَا تَكُ فَرِحْتَ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ قَالَ رَبِّ إِنَّمَا أَعُوتُبْنِي لِأَنْزِلَنِّي لَّهُمْ فِي الْأَرْضِ وَأَلْعُوبِنَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْعَالَمِينَ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ تَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ (۲۸-۴۶: الحجر)

و چون پروردگارت به ملائکه گفت: می‌خواهم بشری از گلی خشکیده از لایه‌ای سیاه خلق کنم (۲۸). پس چون کار او را به پایان رسانیدم و از روح خود در او دمیدم باید که برایش بسجده افتند (۲۹). ملائکه همگی و تمامی‌شان سجده کردند (۳۰). مگر ابلیس از اینکه با سجده کنندگان باشد امتناع ورزید (۳۱). پروردگارت به او گفت: ای ابلیس چه غرضی در نظر گرفتی که از ساجدین نباشی؟ (۳۲). گفت من چنین کسی نبوده‌ام که برای بشری که تو آن را از گلی خشکیده از لایه‌ای سیاه آفریدی سجده کنم (۳۳). پروردگارت گفت: پس بیرون شو که تو از رانده شدگانی (۳۴). و بر تو است لعنت تا روز جزا (۳۵). گفت: پروردگارا پس مرا تا روزی که خلائق مبعوث می‌شوند مهلت بده (۳۶). پروردگارت گفت تو از مهلت داده شدگانی (۳۷). تا روز وقت معلوم (۳۸). گفت: پروردگارا بخاطر اینکه اغوایم کردی هر آینه در زمین زینت می‌دهم در نظر آنان، و

هر آینه همگیشان را اغواء می‌کنم (۳۹). مگر بندگان مخلصت را (۴۰). گفت: همین است راه مستقیم که من قضاء اش را رانده‌ام (۴۱). بدرستی که تو بر بندگان من تسلط نداری، مگر آنهایی که خودشان رام تو گردند (۴۲). و بدرستی جهنم و عده‌گاه همه آنان است (۴۳). جهنم که دارای هفت در است و برای هر دری جزئی از ایشان اختصاص یافته (۴۴). بدرستی که پرهیزگاران در بوستانها و چشمه‌هایند (۴۵). آن روز به ایشان گفته می‌شود به سلامت و ایمنی درآید (۴۶).

مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ إِنِّي إِذْ أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُعَوِّبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ فُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ (۸۸-۶۹: ۳۸ ص)

من هرگز علمی به گروه فرشتگان در آن روز که راجع به خلقت بشر مخاصمه می‌کردند ندارم (۶۹). چون من از ناحیه خود هیچ علمی ندارم تنها آگهی‌های من به وسیله وحی است و وحی هم تنها در چار دیواری مسایل مربوط به انذار است (۷۰). به یاد آور آن زمان را که پروردگارت به ملائکه گفت من بشری از گل خواهم آفرید (۷۱). متوجه باشید که چون از اسکلنتش بپرداختم و از روح خود در او بدمیدم همگی برایش به سجده بیفتید (۷۲). پس ملائکه همه و همه سجده کردند (۷۳). مگر ابلیس که تکبر کرد چون از پیش کافر بود (۷۴). خدای تعالی فرمود: ای ابلیس چه بازت داشت از اینکه برای کسی سجده کنی که من خود او را به دست خود آفریدم آیا تکبر کردی و یا واقعا بلند مرتبه بودی؟ (۷۵). گفت: آخر من از او بهترم چون تو مرا از آتش و او را از گل آفریدی (۷۶). گفت: پس بیرون شو از بهشت چون که تو رانده شده‌ای (۷۷). و بدان که لعنت من تا قیامت شامل حال تو است (۷۸). گفت: پروردگارا حال که چنین است پس تا قیامت که همه مبعوث می‌شوند مرا زنده بدار (۷۹). گفت: باشد تو از زندگانی (۸۰). تا روزی که آن وقت معلوم می‌رسد (۸۱). گفت پس به عزتت سوگند که همه و همه‌شان را گمراه خواهم کرد (۸۲). مگر بندگان مخلصت از ایشان را (۸۳). گفت پس حق این است و من حق می‌گویم (۸۴). که جهنم را از تو و از هر که پیرویت کند از همه پر می‌کنیم (۸۵). بگو من از شما در مقابل رسالتم اجری نمی‌خواهم و من از آنها نیستم که چیزی را که ندارند به خود می‌بندند (۸۶). این قرآن به جز تذکر برای عالمیان نیست (۸۷). و به زودی خبرش را بعد از زمانی خواهی دانست (۸۸).

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَتَعَلَّوْنَ مَا يُؤْمَرُونَ (۱۶:۵۰ النحل)

می‌ترسند از پروردگارشان، که فوق ایشان است، و انجام می‌دهند آنچه را دستور داده شوند.

2- همه ملائکه مامور بودند به سجده برای آدم-ع: همه ملائکه مأمور به سجده برای آدم بودند، و مراد از عالین در قول خدای

تعالی به ابلیس، "أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ" (۱۵:۷۵ ص) (آیا تکبر کردی و یا واقعا بلند مرتبه بودی؟!)، ملائکه مهمیون هستند، نه ملائکه آسمانی در مقابل ملائکه زمینی. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این قول خدای تعالی چنین می‌فرماید: و جمله، "أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ"، استفهامی است توییخی. معنایش این است که آیا سجده نکردنت از این بابت است که عارت می‌شد، و خود را از این کار بزرگتر می‌دانستی؟ و یا اینکه به راستی شان تو اجل از این عمل بود. و تو از کسانی بودی که قدر و منزلتشان بالاتر از آن است که مامور به سجده بر آدم شوند؟ و از همین جا بعضی از مفسرین استفاده کرده‌اند که: معلوم می‌شود خدای تعالی مخلوقات عالی دارد که مقامشان اجل از آن است که برای آدم سجده کنند، بندگان هستند مستغرق در توجه به سوی پروردگارشان، و هیچ چیزی را به جز او درک نمی‌کنند.

... بعضی دیگر گفته‌اند: مراد از کلمه "عالین" ملائکه آسمان است، چون آن ملائکه که مامور به سجده برای آدم شدند، ملائکه زمین بودند. این هم صحیح نیست، برای اینکه آیه عمومیت دارد.

3- گفتاری از شیخ ابن عربی در مورد جن و ملائکه، و امر به سجود:

شیخ ابن عربی تحقیقی در مورد وجه اشتراک و تمایز جنیان و ملائکه، و ابلیس دارد که بسیار عمیق و مفید می‌باشد و ما آنرا به اختصار در اینجا نقل می‌کنیم (الفتوحات ۴ ج، ۳ ص، ۳۶۷).

چون خدای تعالی خلق کرد ارواح نوریه و ناریه، یعنی ملائکه و جن را، آن دو را در امری مشترک قرار داد، و آن پوشیده بودن از چشم مردم است با اینکه حضوردارند با آنها در مجالسشان هر جا که باشند. پس خدا- عز و جل- بین آنها و بین چشمان مردم "حجاباً مشهوراً" (۱۷:۲۵ الإسراء) (حجابی پوشیده) را قرار داده است، و آن حجاب پوشیده است از ما و آنها، به وسیله آن حجاب مخفی می‌باشند از ما. در نتیجه ما آنها را نمی‌بینیم مگر آنکه بخواهند برای ما آشکار شوند. برای همین، خدای تعالی این دو طایفه از ارواح را "جن" به معنای پوشیده از ما- نامید، بنابر این، ما نمی‌بینیم آنها را. مثلاً، خدا در پاسخ کسانی که می‌گفتند ملائکه دختران خدایند، در مورد ملائکه فرمود، "وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ نِجَابًا" (۳۷:۱۵۸)

الصّافَات) (آنها بین او و اجنّه نسبت‌هایی قرار داده اند) مقصود از اجنّه در اینجا ملائکه می باشند به خاطر آنچه هم اینک ذکر کردیم، که کراهِت داشتند نسبت دختران را به خود، خبر داد مرا از آن در قول خود، "وَجَعَلُوا لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ" (۱۶:۶۲ النّحل) (و برای خدا قرار می‌دهند چیزی را که خوش نمی‌دارند)، و آنها کراهِت داشتند از دختران، خدا خبر داد ما را بدان از آنها در قول او- تعالی؛ "و إِذَا بُيِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُيِّرَ بِهِ أَيُّسَّرُ عَلَيْهِ هُوَنٌ أَمْ يَدُسُّهُ فِي الْرُؤْبِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ" (۵۸-۵۹: ۱۶ النّحل) (و چون یکی از ایشان را به دختر [دار شدن] نوید دهند، چهره‌اش سیاه می‌شود و او خشم خود را فرو می‌خورد، از بدی خبری که به او داده‌اند از قوم خود پنهان می‌گردد، آیا او را با خواری نگه دارد یا در خاک پنهان کند؟! هان! بد داوری می‌کنند.) و قول خدای تعالی، "و إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ" (۸-۹: ۸۱ التّکویر) (و آن گاه که دختران زنده در گور کرده پرسیده شوند که به کدامین گناه کشته شده است) و خدا آنکار فرمود بر آنها نسبت زنیّت را به ملائکه در قول خود، "أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ" (۱۵۰: ۳۷ الصّافَات) (یا آفریدیم فرشتگان را مؤنث‌هایی در حالی که ایشان شاهد بودند؟!)

پس خدای تعالی شریک ساخت ملائکه و شیاطین را در پوشیده بودن و هر دو را جن نامید. شیاطین را در سوره مبارکه ناس جن خواند و فرمود، "مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ" (۴-۶: ۱۱۴ النّاس)، و مراد او از "الْجِنَّة" در اینجا شیاطین است. و در مورد ملائکه فرمود، "وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا وَ لَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ" (۳۷:۱۵۸ الصّافَات) (آنها بین او و اجنّه نسبت‌هایی قرار داده‌اند در حالی که جن‌ها به حقیقت دانستند که هر آینه ایشانند احضار شدگان)، و ملائکه رسولان خدا می باشند به سوی انسان، و خدا گمارده است آنها را بر ما به عنوان حافظ و کاتب افعال ما؛ و شیاطین به فرمان خدا مسلط می باشند بر انسان و آنها نیز رسولان خدا می باشند به سوی ما.

راجع به ابلیس فرمود که او از جن، یعنی ملائکه، بود. "فَقَسَقَ" (آنگاه، فاسق شد) یعنی خارج گردید "عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ" (۵۰: ۱۸ الکهف) (از امر پروردگارش) و این بدان معنا است که از گروهی بود که پوشیده می‌باشند از انسان‌ها در حالی که در کنار آنهایند، و نمی‌بینند آنها را مانند ملائکه. پس، چون شریک ساخت آنها را در رسالت، او (ابلیس) را داخل در امر سجود نمود با ملائکه، فرمود، "وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ" (۵۰: ۱۸ الکهف) (و چون به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید همه سجده کردند مگر ابلیس) پس، صحیح است استثناء، و آن را منصوب قرار داد با استثناء منقطع، قطع فرمود او را از ملائکه، چنانچه قطع فرمود او را از آنها در آفرینش از آتش. پس، گویی گفته شود مگر کسی که او را دور گرداند خدا از مأمورین به سجود. به ارواح "جن" گفته نمی‌شود مگر بخاطر پوشیده بودنشان از ما با آن که حضور دارند با ما ولی نمی‌بینیم آنها را. پس، جنیان از ملائکه همان‌هایی می باشند که همراه انسان هستند، و شب و روز او را دنبال می‌کنند ولی ما آنها را به طور عادی نمی‌بینیم اما اگر خدا- عزّ و جلّ- بخواهد ببیند آنها را کسی که می‌بیند آنها را انسان‌ها بدون آنکه اراده آن کند، خدا بر می‌دارد حجاب را از چشمان کسی که می‌خواهد آنها را درک کند و در نتیجه درک می‌کند آنها را. و فرمان می‌دهد فرشته و جن را تا ظاهر شوند بر ما، پس یا آنها تجسّد می‌یابند برای ما و ما آنها را می‌بینیم، یا خدا پرده از چشمان ما برمی‌گیرد و ما آنها را با چشم می‌بینیم [آنچنان که خودشان خود و یکدیگر را می‌بینند]....

4- اشارتی چند:

- تذکری در مورد فرق فصوص الحکم و فتوحات المکّیّة.
- امر به سجده قبل از آفرینش آدم و تعلیم اسماء بود.
- خدای تعالی با تعبیر "إِي" تاکید فرمود که خلق آدم و خلیفه قرار دادن او در زمین اراده خود اوست.
- از همین روی، در عتاب به ابلیس فرمود، "يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإَيْدِي" (چه بازت داشت از اینکه برای کسی سجده کنی که من خود او را به دست خود آفریدم؟!)
- استکبار ابلیس بر خدا بود، نه بر آدم.
- تخاصم ملائکه نیز با خدا بود، نه با آدم، و فرقی‌شان با ابلیس این بود، که استکبار نورزیدند، و از روی ترس از خدا، بعد فرمان الهی سجده کردند.
- شاید از قول خدای تعالی، "يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَقُولُونَ مَا يُؤْمَرُونَ" (۵۰: ۱۶ النّحل) (می‌ترسند از پروردگارش، که فوق ایشان است، و انجام می‌دهند آنچه را دستور داده شوند)، استفاده شود که اطاعت آنها بعد از امر است، آن هم از روی ترس، به خلاف آدم- علیه السلام-، که مراد حقّ تعالی را از روی عشق بر می‌گزیند حتّی اگر خدای تعالی از روی شفقت به او، او را از آن نهی فرموده باشد، او ظلم به خود را ترجیح داد بر ظلم به محبوب خود.

II. فصّ حکمت إلهیه در کلمه آدمیه

5- متن و ترجمه:

6- شرح ابن ترکه: صائِن الدین علی ترکه اصفهانی (متوفی ۸۳۵ ه ق) - رحمه الله - در شرح فصوص خود (ص ۱۱۸-۱۱۲) بر این عبارت شیخ ابن عربی - رضی الله عنه - چنین فرموده است:

[بیان حکمی برای لطائف قصّه]

همانا برخی از مقصّرین از افراد انسان چون اعتکاف کردند نزد مرتبه فاصرین از ملائکه در تحقیق - مرادم حکماء است - از آن حیث که محدود کردند طریق عرفان به محض تنزیه، و بنا نهادند امر در آن بر مجرد تجرّد و صرف تقدّس، خواست تا کلام در این حکمت در جهت چیزی باشد که آگاه گرداند آنها بر آن تقصیر و تشویق کند آنها به عروج بر پله‌های کمال انسانی، در حالی که بکار می‌گیرد در آن مسلمات قواعد مسلم و اصول موضوعه‌اشان، تا انس ایجاد کند با آنها در آن و ببرد آنها سوی مدارج کمالشان به طور تدریج، و اشاره فرماید در آنها با همه آن به آنچه به توسط حقیقت آدم و ماهیت عقلی تبیین می‌یابد، بعد تحقیق هویت خارجی او، پس گفت، "مَنْ نَزَعُ" (سپس، باز می‌گردیم) به بیان قصّه و اشارات لطیف آن "إِلَى الْحِكْمَةِ" (به حکمت) إلهیه مورد بحث در اینجا، و آن کاشف بیان ارتباط اسماء إلهیه‌ای است که محلّ اختبار و امتحان می‌باشند، بین دو متنازع بر سرّ خلافت بر اعیان کیانی، و سریان حکم هر یک از آن دو در دیگری، با تحقیق رقیقه جمع بین باطن و ظاهر، و اول و آخر.

[حقائق کلی و مواطن ظهور آنها]

"فَقَوْلُ: اَعْلَمُ أَنَّ الْأُمُورَ الْكَلِيَّةَ" (می‌گوییم: بدان که امور کلی) واقع از حیث خودشان چنین می‌باشند در درجه دوم از تعقل، مانند اوصاف مجرد از حقائق - مثل حیات و علم و آنچه تابع آن دو است - یا مستند به آنها - مثل الحیّ و العالم - "و إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وُجُودٌ فِي عَيْنِهَا" (هر چند در عین‌شان وجودی ندارند) - چه برای امور واقع در آن درجه وجودی مستقلّ در عین خودشان نیست، آن که وجود خارجی و عینی نامیده می‌شود - "فَهِيَ مَعْقُولَةٌ مَعْلُومَةٌ بِلَا شَكِّ فِي الدَّهْرِ" (آنها معقول و معلوم می‌باشند بدون شکّ در ذهن) و بیان فرمود که کلیات دارای طرف تنزّه محض می‌باشند - و آن همان چیزی است که برای آنهاست از ناحیه ذات‌شان - که به توسط آن است تعقل می‌شوند، و [دارای] طرف تعلق - که آن به اعتبار مدلولیت‌شان برای لفظ است - و به توسط آن تخیل می‌شوند، و [دارای] طرف جامعیت بین آن دو، که به توسط آن دانسته می‌شوند، که همان واسطه (حدّ وسط در قیاسات منطقی) می‌باشد.

پس، اشاره فرمود به این اطراف به ترتیب‌شان، و از آنجا که ذهن همان "فهم" است - از حیث لغت - مناسب است إطلاق آن بر طرف مدلولیت آنها و بر سائر تقادیر آنها و اطراف آنها.

"فَهِيَ بَاطِنَةٌ - لَا تَرَالُ - عَنِ الْوُجُودِ الْعَيْنِيِّ" (پس، همیشه آنها باطن می‌باشند از وجود عینی) یعنی امور کلیه‌ایی که همان معقولات ثانوی هستند، باطن می‌باشند از وجود عینی پیوسته و چنین باشند همیشه، از آن حیث که محاذاتی در عین ندارند البته. اینجا نسخه‌های بسیار [از کتاب] متخالف می‌باشند، و ظاهر آن است که آنها چیزهایی است از ناحیه دیگرانی که به دنبال کشف آن بوده‌اند بر آن بسته شده است، در پیچیدیم کاوش آن را به سبب ظهور مقصود با این نسخه و تشویش اذهان با آنها. سپس، در اینجا نکته‌ای حکمی است که باید بدان آگاهی داد، و آن این است که دانستی هنگام توجّه اسماء إلهیه به کمال ظهور و اظهار، حرکتی دارند فضاء لطف - منبع إطلاق و عموم - به تنگنای کثافت - معدن قید و خصوص - تا تامّ گردد کمال با دو نوع آنها، و از آن روی است تنزّل از جنس عالی - یعنی جوهر - به تدریج در آن تا نوع سافل، یعنی انسانی که در نقطه نطقه (نطفه - ظ) است، و تامّ گردد دایره با دو قوس کمالی.

آنگاه، چون یادآوری شدی این را، بدان که هر یک از آن مراتب - عالی باشد، یا متوسط، یا سافل - دارای اوصافی کلی است که محصلّ است بالذات، آن مبادی آثار خاصّ آن است، که فاصل آن از غیر آن، و آن سبب تحصلّ آن مرتبه است در خارج با وجود عینی با حقوق آن بدو، مقوم آن است - بنا بر آنچه توضیح داده شده است صناعت حکمت - سپس، چون ظاهر گردد با وجود عینی، حاصل شود از آن مرتبه - که به منزله ماده است - حکمی در آن، و از آن وصف - که به منزله صورت است - اثری.

و بدان اشاره فرمود با قول خود، "و لَهَا الْحُكْمُ وَ الْأَثَرُ فِي كُلِّ مَا لَهُ وُجُودٌ عَيْنِي" : (و حکم و اثر دارند در هر چیزی که وجود) و می‌توان "حکم" را حمل کرد بر مقتضای ذاتیات آنها، و "اثر" را [حمل کرد] بر مقتضای أعراض، لیکن [توضیح] اول متقن‌تر است.

سپس، از این عبارت چنین به أفهام می‌رسد که چیزی از آن کلیات در خارج نیست به جز آثار و احکام‌شان فقط، پس، دفع آن [توهم] فرمود با قول خود، "بَلْ هُوَ عَيْنُهَا" (بلکه آن عین آنهاست) یعنی آنچه وجود عینی دارد، عین آن امور کلی است، چه

آنها هستند که ظاهر شده‌اند به صورت اثر به حسب آنچه اقتضا آن را دارد وجود عینی "لا غَیْرَهَا أَعْنَى أَعْيَانِ الْمَوْجُودَاتِ الْعَيْنِيَّةِ" (نه غیر آنها- یعنی اعیان موجودات عینی). سپس، هنگامی که تحصیل می‌یابد ماهیت نوعی آن امور کلیه، سه درجه دارند: اول آنها تفصیل احکام و آثار است، به منزله ماده و صورت می‌باشند، و آن حقیقت نوع است به تنهایی. و دوم هیئت جمعی بین آن دو است، که رافع مغایرت است، و آن عین نوع است.

و سوم تفصیل اشخاص خارجی است، و اشاره فرمود در طی عبارتش به این مراتب، از اول با بلکه به دومی رفت، آن را با سومی تفسیر کرد، تا آگاهی داده باشد که تفصیل اول اعتباری محض است، که اعتباری به آن نیست، و این که تفصیل دوم عین جمع است، و به این که موجود عینی فقط جمعیت دارد بدان‌سان، و [آگاهی داد] به نکات دقیق دیگری، غفلت مورز از آنها.

تفسیر برای ضمیر منفصل، نه برای متصل چنانچه هست، موجب توهماتی است که باعث دست و پا زدن‌های بیهوده است. چنانچه بعضی بدان ملتزم شده‌اند- و این مناسب آن چیزی است که می‌شنوی از آنمه نظر (فیلسوفان بزرگ، ابن سینا در اینجا منظور است در کتاب "شفاء"، الهیات، فصل پنجم از مقاله پنجم، ص ۲۲۸): "همانا سائر اقسام کلیات موجود هستند به وجود عین نوع در خارج چنانچه [نسبت] نوع با شخص چنین است، و آن تفصیل بین کلیات و تمیزشان در عقل است"، و آنها معقول می‌باشند "و لَمْ تَزَلْ عَنْ كَوْحِهَا مَعْقُولَةً فِي نَفْسِهَا" (و زایل نمی‌شوند از معقول بودن‌شان در خود) یعنی با نظر به خود حقائق کلیه‌اشان، بدون اعتبار تعیین‌شان و دارای وجود عینی بودنشان، چه آنها بدان اعتبار عین موجود عینی می‌باشند. "ف" (پس) آن کلیات "هِيَ الظَّاهِرَةُ مِنْ حَيْثُ أَعْيَانِ الْمَوْجُودَاتِ" (ظاهر هستند از حیث اعیان موجودات) و صورت‌های مشخص خارجی بسیارشان، "كما هِيَ الْبَاطِنَةُ مِنْ حَيْثُ مَعْقُولِيَّتِهَا" (چنانچه باطن هستند از حیث معقولیت‌شان) و معانی کلی ذهنی واحد آنها.

7- **ادامه شرح جندی بر فص آدمی:** مؤیدالدین جندی در شرح فصوص خود (ص ۱۸۴-۱۸۳) چنین آورده است:

سپس، او - رضي الله عنه- فرمود، "فَلَوْ لَا أَنَّ نَشَأَكُمْ تُعْطِي ذَلِكَ مَا قَالُوا فِي حَقِّ آدَمَ مَا قَالُوهُ" (پس، اگر نشئه‌اشان به دست نمی‌دهد آن را، نمی‌گفتند در حق آدم آنچه را گفتند)، مراد او - رضي الله عنه- نزاع و اعتراض است از حیث آنچه یاد کردیم از سرایت احدیت جمع نشاء طبیعی کلی، "و هُمْ لَا يَشْعُرُونَ" (بدون آگاهی) به سبب غلبه حال و حکم بساطت و وحدت بالفعل به ظاهر، و آن موجب این اعتراض و سعی در زخم زدن شد، و گفتند در حق آدم آنچه را گفتند در حالی که شعوری نداشتند. او - رضي الله عنه- فرمود، "فَلَوْ عَرَفُوا نَفْسَهُمْ لَعَلِمُوا، وَ لَوْ عَلِمُوا لَعَصَمُوا" (اگر خودشان را می‌شناختند، می‌دانستند؛ و اگر می‌دانستند، هر آینه، محفوظ نگهداشته می‌شدند)، یعنی مقتضای ذات و نوریت و بساطت‌شان عدم اعتراض و بیداد، و اتصاف به حقائق انصاف بود، و [باید] محفوظ نگهداشته می‌شدند از وقوع در منازعه.

"فَمَا لَمْ يَفْقَهُوا مَعَ التَّجْرِيحِ حَقِّ زَادُوا فِي الدَّعْوَى بِمَا هُمْ عَلَيْهِ مِنَ التَّسْبِيحِ وَ التَّقْدِيسِ. وَ عِنْدَ آدَمَ مِنَ الْأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ مَا لَمْ تَكُنْ الْمَلَائِكَةُ عَلَيْهَا، فَمَا سَبَّحَتْ رَبَّهَا بِهَا وَ لَا قَدَّسَتْهَا عَنْهَا تَقْدِيسَ آدَمَ وَ تَسْبِيحَهَا" (آنگاه، به زخم زبان هم بسنده نکردند تا آنجا که زیاده‌روی کردند در ادعای تسبیح و تقدیس خود در حالی که نزد آدم چیزهایی از اسمای الهیه بود که ملائکه را اطلاعی از آنها نبود، و تسبیح نکرده بودند پروردگارش را بدانها، و تقدیس ننموده بودند او را از منظر آنها، چون تقدیس آدم و تسبیح او). این عبد می‌گوید: بدان که تسبیح تعریف حق و ثناء بر اوست با اسماء سلب و تنزیه، و چون در نشئه آدم از حقائق کمال و نقیض‌های آن از نقائص اموری بود که در نشئه‌های ملکی نیست، و ملائکه اثبات نمی‌کردند بر حق- یعنی نمی‌شناختند او را - از حیث آن کمالاتی که مخصوص جمعیت انسانی است، و تنزیه نمودند حق را، و تقدیس و تسبیح نکردند او را از نقائص آن کمالات از نقائص، تسبیحی ذوقی و تقدیسی حالی، چون تقدیس آدم و تسبیح او، به خاطر آن که او جامع حقائق کمالات و نقائص آنها بود، و به خاطر عدم جمعیت ملائکه. فهم کن!

شیخ- رضي الله عنه- فرمود، "فَوَصَفَ الْحَقُّ لَنَا مَا جَرَى لِنَقْفِ عِنْدَهُ وَ نَتَعَلَّمَ الْأَدَبَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى فَلَا نَدْعِي مَا نَحْنُ مُتَحَقِّقُونَ بِهِ وَ حَاوُونَ عَلَيْهِ بِالتَّقْيِيدِ، فَكَيْفَ أَنْ نُطَبِّقَ فِي الدَّعْوَى فَنَعْمَ بِمَا مَا لَيْسَ لَنَا بِحَالٍ وَ لَا نَحْنُ مِنْهُ عَلَى عِلْمٍ" (پس، حق وصف فرمود، برای ما، ماجرا را تا توقف کنیم با او، و ادب با الله- تعالی- را بیاموزیم، و ادعاه نکنیم آنچه را ما متحقق بدان باشیم و حاوی (مُشْتَمِلِ) بر آن هستیم حتی با قید زدن، تا چه رسد به آن که اطلاق ورزیم در ادعا، و با آن، در برگیریم آنچه را نداشته‌ایم حتی به نحو حال، و نه علمی بدان داشته‌ایم) [در نسخه جندی، ضمائر اول شخص مفرد است]، مراد او - رضي الله عنه-: [نه] چنانچه ملائکه ادعا کردند به مطلق در تسبیح "فَنَفْتَضِحُ؟" (پس رسوا شویم؟) هنگام مطالبه، و در معرض معاتبت قرار گیریم.

او - رضي الله عنه- فرمود، "فهذا التعريف الإلهي بما أدب الحق به عباده الأدياء الأمناء الخلفاء ثم نرجع إلى الحكمة فنقول" (پس، این تعریف الهی از جمله اموری است که حق، با آن، بندگان با ادب امین خلیفه را ادب آموخته است. سپس، باز می‌گردیم سوی حکمت [مورد بحث]، می‌گوییم:)

[مقام ادب]

این عبد می‌گوید: بدان که مقام ادب از برترین مقامات است که اقتضای معامله با حق و خلق دارد به حسب آنچه مراتب آندو اقتضاء دارد، و با آن مقام دست نمی‌یابند مگر اهل امانت الهیه، و آن همان صورت الله- تعالی- است، که به محاذات قرار گرفت آدم هنگامی که عرضه شد آن بر آسمان‌های روحانیات و زمین جسمانیات، "فَأَبَىٰ أَنْ يَحْمِلْنَهَا" (۳۳:۷۲ الأحزاب) (پس ابا نمودند که بردارند آن را)، یعنی طاقت آن را نداشتند و توانایی نجسند به خاطر عدم احدیت جمع جمع نزد [أحدی] از آنها، "وَأَشْفَقْنَا مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ" (و ترسیدند از آن و برداشتند انسان) کامل، که حامل لواء حمد است، و احدیت جمع جمع حقائق سید و عبد، "إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا" (همانا او بسیار ستمگر است) به سبب عدولش از عدل در استهلاك استعداد کمال کلی خود در امور جزئی و احوال ناقص، "جَهُولًا" (نادان است) به رتبه خود، که همان مظهر اتم اشمل، و خلیفه اکبر اکمل بودن است. پس، تعیین یافت انصافش به این ظلم و جهل با تنزیه حق از آن دو و برای حمد او با نقیض آن دو، از کمال بر وجه اکمل. پس، أمناء همان ادباء اهل امانت الهیه هستند، و آنها همان خلفاء پی هستند که خدا جانشین قرار داد آنها را در حفظ خزائنش و خزائن خزائن خود. پس، متذکر شو!